

جایگاه بزهدیده

در قانون آیین دادرسی کیفری آلمان*

□ سیدعلیرضا میرکمالی^۱

چکیده

تا کنون اشخاص بزهدیده به اندازه کافی بررسی و مطالعه نشده‌اند و حمایت‌های قانونی و قضایی کاملی از آنها صورت نگرفته و در افکار عمومی نیز به قدر کافی از حمایت و پشتیبانی برخوردار نیستند. در واقع بزهدیده و جایگاه او به طور مستقل بررسی نشده است، در حالی که تعیین جایگاه واقعی بزهدیده در قانون آیین دادرسی کیفری بسیار مهم است؛ زیرا ارائه تعریفی نو از جایگاه او در فرایند کیفری ممکن است موجب دگرگونی مفهوم موجود از دادرسی کیفری شود. در حقوق آلمان اصلاحات قانونی مناسبی یکی پس از دیگری روی داده است. از مهم‌ترین آنها می‌توان به استمرار حضور دولت برای ترمیم خسارت بزهدیده به عنوان یک اصل پذیرفته شده، اشاره کرد. واژگان کلیدی: بزهدیده، ضرر و زیان، جبران خسارت، دادرسی کیفری، فرایند دادرسی کیفری، قانون آیین دادرسی کیفری آلمان.

مقدمه

امروزه ضرورت توجه به حقوق و منافع مادی و معنوی بزه‌دیده در فرایند کیفری بر کسی پوشیده نیست. حامیان حقوق بزه‌دیده بر این باورند که وی باید مورد حمایت و کمک‌رسانی قرار گیرد. دولت و نهادهای مدنی باید در ارائه کمک و خدمت‌رسانی به وی حداکثر تلاش خود را بنمایند و نیازهای بایسته وی را تأمین کنند. بزه‌دیده در وضعیت بزه‌دیدگی از این حمایتها بهره‌مند می‌شود تا خسارت روحی و مادی وی جبران گردد با وجود این، نباید از متهم (طرف دیگر دعوای کیفری) غافل ماند و حقوق و منافع او را نادیده گرفت. حمایت از حقوق بزه‌دیده نباید به حقوق دفاعی متهم صدمه بزند. برای این منظور، تعیین نقش و جایگاه هر یک از اصحاب دعوای کیفری، متهم و بزه‌دیده، از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. با وضع مقررات و قوانین کیفری مناسب و تعیین جایگاه هر یک از اصحاب دعوای کیفری است که عدالت کیفری محقق می‌شود و بی‌تردید، یکی از مهم‌ترین اهداف سیاست جنایی کشورها تحقق عدالت کیفری است. بنابراین، تضمین و حمایت از حقوق بزه‌دیدگان باید در تمامی سطوح سیاست‌گذاری جنایی (تقنینی، قضایی و مشارکتی) مورد توجه قرار گیرد. در این مقاله سیاست جنایی تقنینی آلمان با تکیه بر قانون آیین دادرسی کیفری این کشور به طور خاص در رابطه با جایگاه بزه‌دیده بررسی می‌شود.

امروزه با پیدایش علم بزه‌دیده‌شناسی حمایتی، جایگاه فراموش‌شده بزه‌دیده در فرایند کیفری احیا شده است. این شاخه جدید از علم جرم‌شناسی، ضمن مطالعه و بررسی جایگاه قربانی جرم در فرایند کیفری، به حمایت از بزه‌دیده می‌پردازد و او را شایسته حمایت می‌داند. قانون‌گذار آلمانی با بهره‌برداری از این علم گام‌های مؤثری در راستای بهبود حقوق بزه‌دیدگان برداشته است و اصلاحات مناسبی را یکی پس از دیگری در حقوق کیفری آلمان در جهت تضمین و حمایت از حقوق بزه‌دیدگان وارد کرده است. مطالعه و بررسی دقیق این اصلاحات از یک سو و تبیین نقش و جایگاه بزه‌دیده در قانون آیین دادرسی کیفری آلمان از سوی دیگر می‌تواند منشأ تحولات جدیدی در سیاست جنایی ایران در قبال حقوق بزه‌دیدگان باشد.

هر کس به دنبال توصیف نقش بزه‌دیده در قانون آیین دادرسی کیفری آلمان باشد درخواهد یافت که در نظام حقوقی آلمان جایی برای بزه‌دیده وجود ندارد (Muller, 2003: 46).

این در حالی است که در سایر تألیفات حقوقی خبر از بررسی مجدد مفهوم و جایگاه بزه‌دیده یا به عبارتی تولد دوباره این مفهوم در نظام حقوقی آلمان است. تعریف بزه‌دیده: واژه «victim» در فارسی به معنی «قربانی» به کار رفته است و به کسی گفته می‌شود که به دلیل قرار گرفتن ناخواسته و غیر ارادی در وضع دشوار و محیط نامناسب و یا به موجب عمل دیگری، دچار مشکل و مصیبت شده است (انوری، ۱۳۸۲: ۱۷۰۸/۲). به نظر می‌رسد این تعریف از قربانی خالی از اشکال نباشد؛ زیرا زمانی می‌توان فردی را بزه‌دیده دانست که از یک فعل مجرمانه آسیب دیده باشد. لذا اگر فردی به خاطر عملی که قانون‌گذار آن را جرم نمی‌داند دچار مشکلی شود بنا بر اصل قانونی بودن جرم و مجازات نمی‌توان فاعل آن عمل را مجازات کرد و همچنین به خاطر عدم وقوع جرم، بزه‌دیده‌ای وجود ندارد هرچند که از لحاظ اخلاقی، مرتکب آن فعل قابل سرزنش باشد.

در علوم جنایی، هرگاه رنج و سختی یا آسیب و زیانی از رفتار مجرمانه انسان برخاسته باشد به فرد زیان‌دیده از آن، «قربانی جرم» یا «بزه‌دیده» می‌گویند (رایجیان اصلی، ۱۳۸۴: ۱۵). بزه‌دیده شخصی است که به دنبال رویداد یک جرم به آسیب بدنی، روانی، درد و رنج عاطفی، زیان مالی یا آسیب اساسی به حقوق بنیادی خود دچار شده باشد (همان). این تعاریف ایراد تعریف قبلی را ندارند و به آسیب وارده که باید ناشی از جرم باشد اشاره کرده‌اند.

بزه‌دیده کسی است که یک خسارت قطعی، آسیبی به تمامیت شخصی او وارد آورده است و اکثر افراد جامعه هم به این مسئله اذعان دارند (کردعلیوند، ۱۳۷۹: ۹۶). این تعریف علاوه بر داشتن نقصان تعریف اول دارای ایراد دیگری نیز هست؛ در واقع اذعان جامعه در شناسایی یک فرد به عنوان بزه‌دیده مهم نیست، بلکه او باید از فعل مجرمانه‌ای که قانون‌گذار آن را جرم شناخته زیان و آسیب دیده باشد.

از نظر اعلامیه کمیسیون پیشگیری از جرم و عدالت کیفری سازمان ملل متحد در

سال ۱۹۹۶ «بزه‌دیدگان» در معنایی گسترده عبارتند از: اشخاصی که از رهگذر فعل یا ترک فعلهای ناقض قوانین کیفری... به شکل فردی یا گروهی متحمل آسیب... نسبت به حقوق بنیادی خود شده‌اند (شایان، ۱۳۸۴: ۱-۲). در نتیجه با بررسی و ارزیابی این تعاریف شاید بتوان بزه‌دیده را چنین تعریف کرد: شخص حقیقی یا حقوقی است که به دنبال ارتکاب یک جرم، به طور مستقیم یا غیر مستقیم دچار آسیب مادی یا معنوی شده باشد.

در قانون آیین دادرسی کیفری آلمان بزه‌دیده به کسی گفته می‌شود که به دنبال ارتکاب جرم، مستقیماً متحمل ضرر و زیان بر حقوق و یا اموال خود شده باشد. بنابراین، تعریف بزه‌دیده در قانون آیین دادرسی کیفری آلمان تعریف کاملی نیست؛ زیرا شامل اشخاص حقوقی که ممکن است از ارتکاب جرمی خسارت ببینند نمی‌شود و همچنین بزه‌دیدگان غیر مستقیم و بزه‌دیدگان تبعی را در بر نمی‌گیرد. البته این موضوع که برگرفته از روح و مفاد قانون آیین دادرسی کیفری آلمان است، تنها در مواردی استثنایی شامل نزدیکان و خانواده بزه‌دیده می‌شود تا بتوانند با استفاده از سازوکارهایی که در حالت عادی برای بزه‌دیده پیش‌بینی شده وارد عمل شوند (ق.آ.د.ک.آ.: مواد I, 403, n° 1-2-395).

بر اساس نص صریح قانون آیین دادرسی کیفری آلمان بزه‌دیده شخصی است که می‌تواند در فرایند دادرسی کیفری مانند سایر عناصر دخیل دیگر (شاهد، متهم و...) وارد شود و شخصی است که به دلیل جرم، آسیب جسمی و روانی بر او وارد شده است، ولی در وقوع آن جرم نقشی نداشته است (Hassemer, 2002: 66-67). وجود چنین تعریف آرمانی و ساده‌انگارانه از بزه‌دیده باعث طرح سؤالات بسیاری می‌شود؛ زیرا بزه‌دیده، برعکس آنچه در آیین دادرسی آلمان آمده است، نمی‌تواند در تمامی موارد به طور دقیق مورد شناسایی قرار گیرد و همچنین می‌توان به بزه‌دیدگان جرایم اقتصادی یا افرادی که به موجب قوانین محیط زیست، بزه‌دیده شده‌اند اشاره نمود که قانون آیین دادرسی کیفری در این موارد کاملاً سکوت کرده است. در موارد ایراد اتهام به شرکتها، سازمانها یا مؤسسات نیز چنین وضعیتی حاکم است؛ زیرا هیچ ماده‌ای به بررسی وضعیت خاص حاکم بر اشخاص حقوقی و

نحوه ارزیابی خسارات وارده و منافع آنها اشاره نکرده است. با این حال، این مسئله پذیرفته شده است که مؤسسات یا اشخاص حقوقی بزه‌دیده می‌توانند از طریق نمایندگان قانونی خود و با استفاده از همان راهکارهای حقوقی تعریف شده برای بزه‌دیدگان، نسبت به طرح شکایت در دادگاه اقدام کنند. در اینجا شایسته است بیان شود که مسئله اشخاص حقوقی بزه‌دیده تا کنون مطالعه نشده است، هرچند که این اشخاص در عمل تأثیر انکارناپذیری در مسائل حقوقی داشته‌اند. سکوت یا خلأ قانونی موجود در این زمینه، حاکی از آن است که نقش بزه‌دیده در قانون آیین دادرسی کیفری آلمان به خوبی مشخص نشده است.

در واقع، قانون آیین دادرسی کیفری آلمان از روش سنتی دادرسی تفتیشی پیروی می‌کند، بنابراین، نقش بزه‌دیده در خصوص برآورده کردن خواسته‌ها و منافعش در جریان جبران خسارت یا اجرای مجازات بسیار ناچیز است (Ibid.: 46). هدف از این مطالعه، تلاش برای پی بردن به دلایل عدم تأثیر نقش بزه‌دیده و درک حالت انفعالی بزه‌دیده در فرایند کیفری آلمان است.

الف) دلایل عدم تأثیر نقش بزه‌دیده در فرایند کیفری آلمان

۱. تاریخچه

از قرن هیجدهم میلادی، دادرسی کیفری تنها به بررسی وضعیت مجرم و حق جامعه در دادرسی و تقابل و تضاد این دو با هم پرداخته است، ولی بزه‌دیده در موقعیتی انفعالی و بی‌تأثیر بوده و جایگاه او در حد مطلع، تنزل یافته و حتی در جایگاه شاهد نیز از وی استفاده ابزاری شده است.

این رویکرد در قانون امپراتوری سال ۱۸۷۷ آلمان، به طور آشکار نمایان می‌شود. قانون مذکور را می‌توان نسخه اولیه قانون آیین دادرسی کیفری فعلی آلمان دانست. در این قانون بزه‌دیده خود را در جایگاه شاهد می‌یابد؛ بنابراین او شبیه وسیله‌ای برای اثبات دعوی تلقی می‌شود و نقشی ابزاری برای جستجو و کشف حقیقت ایفا می‌نماید و امکان طرح شکایت در قالب شاکی خصوصی نیز تحت

شرایط خاصی به وی اعطا می‌شود. البته موارد مذکور توسط نظریه غالب نقد شده است. ارزیابی این نظریه‌ها آن است که دادرسان کیفری به قصد دستیابی به اهداف خود از آنها استفاده ابزاری می‌کنند.

در زمان مطالعات مقدماتی برای تدوین لایحه قانون آیین دادرسی کیفری دولت امپراتوری (۱۸۷۷)، امکان طرح درخواست دریافت خسارت ناشی از وقوع جرم برای شخص زیان‌دیده مد نظر قرار گرفت. اما به هنگام تهیه لایحه، این حق تأیید و تصویب نشد؛ زیرا مؤلفان آن به دنبال جداسازی کامل دادگاههای کیفری از دادگاههای حقوقی بودند. اندیشه به کارگیری چنین طرحی نیز علاقه بخشی از نظریه پردازان را برانگیخته است. این اندیشه در طرح اصلاحات صورت گرفته در سالهای میانی سده بیستم میلادی حضوری دوباره یافته است؛ بنابراین، دادرسی الحاقی (طرح دادخواست ضرر و زیان) مطرح شده را در ماده 403 و مواد بعد آن مطابق فرمان ناسیونالیست سوسیالیست، مبنی بر تسهیل مجازاتهای کیفری در قانون آیین دادرسی کیفری آلمان (۱۹۴۳) مشاهده می‌کنیم.

توسعه بزه‌دیده‌شناسی در سالهای ۱۹۷۰ منجر به بروز دگرگونی عمیقی در جایگاه آسیب‌دیده از جرم در فرایند دادرسی کیفری شد. قانون‌گذار آلمان از سال ۱۹۷۵ به بعد این امکان را برای دادسرا به رسمیت شناخت تا در صورت جبران خسارت، بتواند پرونده را مختومه اعلام کند (Jung, 2003: 449). در سال ۱۹۷۶، قانونی در مورد پرداخت خسارات به بزه‌دیده تصویب شد که به موجب آن، امکانی پدید آمد تا بزه‌دیدگان جرایم خشونت‌آمیز شدید، خدمات و کمکهای اجتماعی دریافت نمایند.

موضوع پنجاه و پنجمین همایش سالیانه قضات سال ۱۹۸۴ در مونیخ آلمان به تعیین جایگاه شخص بزه‌دیده در فرایند کیفری اختصاص یافت. به ویژه پیشنهاد استاد رایس (Reiss, 1984: 22) تأثیر عمیقی بر نگاه موجود به جایگاه بزه‌دیده به جای گذاشت. او چهار جهت‌گیری را مطرح کرد که هر کدام از آنها منبع الهامی برای قانون‌گذار درباره نحوه مشارکت بزه‌دیده در فرایند دادرسی کیفری بودند: تأمین نیازهای بزه‌دیده با هدف جبران خسارات وی، اعمال نظارت بر دادرسی، تضمین موقعیت دفاعی و حق وی برای کسب اطلاع از جریان دادرسی. قانون‌گذار با الهام

از نظرات حقوق دانان، دست به انجام اصلاحات در حقوق بزه‌دیدگان زد. از جمله این اصلاحات می‌توان به حق داشتن وکیل و اطلاع از روند دادرسی از طریق وکیل اشاره کرد.

سال ۱۹۸۶ قانون حمایت از بزه‌دیدگان تصویب شد. این قانون از یک سو موجب گسترش حقوق بزه‌دیدگان شد و سطح مشارکت آنان را در فرایند دادرسی مانند اخذ وکیل و دسترسی به پرونده از طریق وی افزایش داد. انجام این امر باعث شد تا سطح حمایت از بزه‌دیده بهبود یابد. از سوی دیگر، تغییرات گسترده‌ای در رژیم تعریف‌شده برای طرح شکایت خصوصی از سوی بزه‌دیده پدید آمد، ولی مقررات کلی طرح شکایت کماکان در همان شکل سابق باقی ماند و اقدامات بعدی برای بهبود آن نیز با شکست روبه‌رو شد. نتیجه پایانی این اصلاحات پایین‌تر از حد انتظار بود، با این حال می‌توان این اصلاحات را به منزله اولین گام در جهت بهبود جایگاه بزه‌دیده در نظر گرفت (Jung, 2003: 450). رویه دادگاهها نیز پس از اجرایی شدن اصلاحات دستخوش دگرگونی نشد؛ زیرا سازوکارهای حاکم بر روند دادرسی که با هدف حمایت از بزه‌دیدگان به اجرا درمی‌آمد، موفقیت‌آمیز نبود.

گروهی از استادان حقوق در سال ۱۹۹۲ به تهیه پیش‌نویسی پرداختند که از توسعه و گسترش منافع بزه‌دیده برای جبران خسارت وی دفاع می‌کرد. این افراد با پیشنهاد لایحه مذکور تحت عنوان قانون مبارزه با اعمال مجرمانه، نظراتی را مطرح کردند که در نهایت، موجب الحاق ماده 46a به قانون مجازات عمومی آلمان گردید. این قانون سازوکار جدیدی خلق کرده است و با کاهش یا تعلیق مجازات مجرم، او را به جبران خسارت بزه‌دیده تشویق می‌کند و اجازه می‌دهد تا تحت شرایطی، مجازات مجرم کاهش یا معلق گردد، مانند جبران خسارت بزه‌دیده توسط مجرم و یا تلاشهای او برای جلب نظر شاکی جهت جبران خسارت.

قانون حمایت از شهود در سال ۱۹۹۸ تصویب شد که هدف آن بهبود شیوه‌های استماع شهادت برخی از شهود با به کارگیری فناوریهای سمعی و بصری بود. بدین شکل نیازی به حضور شاهد در جلسه دادگاه نبود. این اصلاحات همچنین همراهی شاهد توسط یک وکیل را مورد توجه قرار داد. در واقع، پیش‌بینی این

موضوع امنیت جانی و روانی شهود را بهتر تأمین می‌کند و با خیالی آسوده شهادت را ادا می‌کنند، به ویژه در مواردی که خطرات جانی آنها را تهدید می‌کند.

علاوه بر این، قانون‌گذار در سال ۱۹۹۹ موارد ممکن برای توسل به میانجی‌گری کیفری را با استناد به مواد جدید 155a و 155b قانون مجازات عمومی که مکمل مقررات ماده 46a بود، افزایش داد. در قانون آیین دادرسی کیفری آلمان امکان میانجی‌گری در آغاز دادرسی و قبل از پایان تحقیقات پیش‌بینی شده است. این تدبیر قانونی که از سوی دادسرا پیشنهاد می‌شود در آن دسته از جرایم جنحه‌ای اعمال می‌شود که شدید نباشد و موجب لطمه به منافع عمومی نشود. این امکان، قبل از ارسال پرونده به دادگاه صالح و به شرط پذیرفتن متهم صورت می‌گیرد.

در اول سپتامبر سال ۲۰۰۴ اصلاحات جدیدی در خصوص حمایت از حقوق بزه‌دیدگان به عمل آمد که بسیاری از مقررات موجود در قانون آیین دادرسی کیفری آلمان را تغییر داد. محتوای این اصلاحات حاکی از قابلیت قانون آیین دادرسی کیفری به عنوان عامل کمکی در جهت جبران خسارت بزه‌دیده می‌باشد. اجرای اصلاحات مذکور یک پیشرفت واقعی در حقوق کیفری آلمان محسوب می‌شود، زیرا جبران و دریافت خسارات را در زمان دادرسی کیفری آسان می‌کند (Neuhaus, 2004: 620).

امروزه، بررسی جایگاه بزه‌دیده در فرایند کیفری آلمان نشان می‌دهد که وی الزاماً یکی از طرفین دادگاه کیفری محسوب نمی‌شود و گاهی در قالب شاهد یا مطلع با جایگاهی خاص ظاهر می‌شود. هرچند که برای بزه‌دیده تکالیفی مشابه به تکالیف شهود کلاسیک تعیین شده است، با این حال او حق استفاده از یک وکیل (ق.آ.د.ک.آ.: ماده 406 f, III) یا فردی قابل اعتماد را دارد (همان: ماده 406 f, I) و نیز از حق دسترسی غیر مستقیم به پرونده از طریق وکیل برخوردار است. با این حقوق که قانون‌گذار برای بزه‌دیده به رسمیت شناخته، نمی‌توان به او تنها به عنوان ابزاری ساده مانند یک دلیل اثبات دعوی یا موضوع کشف حقیقت نگریست. در واقع، پس از اصلاحات به عمل آمده در سال ۱۹۸۶ به بعد مشاهده می‌کنیم که بزه‌دیده نه تنها حق مشارکت در دادرسی را دارد، بلکه حضور وی آرام‌آرام تبدیل به یکی از

موضوعهای مهم در دادرسی شده است. او می‌تواند از طریق راهکارهای مطرح‌شده شخصاً در مورد سرنوشت خود در دادرسی تصمیم‌گیری کند. این حقوق در مواد 406b و بعد قانون فعلی آیین دادرسی کیفری آلمان در بند ویژه‌ای با عنوان «سایر حقوق بزه‌دیده» پیش‌بینی شده است.

۲. دلایل عدم تأثیر نقش بزه‌دیده با توجه به اصول قانون اساسی

یافتن دلایل اساسی و بنیادی برای حمایت از حقوق بزه‌دیدگان در قانون اساسی آلمان کار آسانی نیست؛ زیرا از یک سو، در این قانون اشاره مستقیمی به بزه‌دیده یا زیان‌دیده از جرم نشده است. از سوی دیگر، در این کشور در نظر و عقیده غالب، حقوق بزه‌دیدگان به خودی خود واجد ارزش نیست و تنها در چارچوب مقررات تفصیلی قانون مجازات عمومی و قانون آیین دادرسی کیفری ظهور می‌یابد (Neuhaus, 2004: 211).

این دیدگاه که حقوق بزه‌دیدگان باید جایگاهی بنیادین در قانون اساسی داشته باشد، توسط برخی رد شده است. اصل LF- III- 20 قانون اساسی، وظایف دولت را تا حدودی مقرر نموده است. کشف و جستجوی حقیقت در دادرسی کیفری نمی‌تواند به هر قیمتی تحقق پذیرد و منفعت موجود در مجازات مجرم به واسطه ضرورتی دیگر یعنی رعایت حقوق فردی باید محدود یا متوقف گردد. همچنین، ایجاد مانع و محدودیتی غیر متناسب با هدف دادرسی ممنوع است. اگر دولت از مظنون می‌خواهد تا حدی از حقوق و آزادیهای خود در جریان دادرسی صرف نظر نماید، حق طرح چنین درخواستی را از بزه‌دیده ندارد. دولت هیچ چیزی از بزه‌دیده نمی‌خواهد و انجام هیچ کاری را از وی مطالبه نمی‌نماید.

دادگاه قانون اساسی فدرال آلمان، فرض بی‌گناهی را از اصل LF- III- 20 قانون اساسی استنباط می‌نماید. مطابق این اصل متهم یا فرد تحت تعقیب را نباید قبل از خاتمه دادگاه مجرم پنداشت و شخصی که ادعای وارد شدن خسارات را به حقوق خود دارد، نباید قبل از پایان رسیدگی دادگاه، به عنوان بزه‌دیده تلقی شود. به عقیده استاد رایس تا زمانی که فردی مظنون به ارتکاب فعل مجرمانه است و هنوز به عنوان

عامل ارتکاب جرم شناخته نشده است، قربانی آن جرم تنها بزهدیده بالقوه تلقی می‌شود (Belling, 1928: 126; Reiss, 1984: 69). نیز پیش از این تصریح کرده بود که بزهدیده تنها می‌تواند به طور فرضی در طول دادرسی کیفری به عنوان بزهدیده جرم تلقی شود. به عقیده وی، چنین فردی بزهدیده مفروض است، یعنی پیش فرضی مبنی بر بزهدیده بودن خود را مطرح کرده است. بدین ترتیب، تنها حکمی که اعتبار امر مختومه پیدا می‌کند، از متهم یا فرد تحت پیگرد، مجرم و از فردی که ادعای بزهدیدگی دارد، بزهدیده واقعی می‌سازد. هیچ پیش فرضی مبنی بر وارد شدن رنج و ناراحتی بر بزهدیده پذیرفته نیست و طرح ادعایی مبنی بر بزهدیده بودن در طول دادرسی به سختی قابل قبول است. در نتیجه، تناقضی میان فرض بی‌گناهی و ادعای مطرح شده از سوی بزهدیده به وجود می‌آید (Pin, 2002: 249).

جستجو برای یافتن مبنایی برای حقوق بزهدیدگان در قانون اساسی آلمان بی‌ثمر نبوده است. اصل اول قانون اساسی به شرافت انسانی می‌پردازد و آن را مورد تأیید قرار می‌دهد. مفهوم شرافت انسانی به حدی گسترده است که اموری مانند حمایت از بزهدیدگان را شامل می‌شود. بر اساس این اصل، نهادهای عمومی متولی برگزاری دادرسی، موظف به داشتن رفتاری منصفانه در روند دادرسی هستند؛ بنابراین خسارت و ناملايمات وارده به بزهدیده نباید در جریان دادرسی فزونی یابد.

اصل 2.I.LF قانون اساسی آلمان از حریم خصوصی افراد حمایت می‌نماید. این قانون نقش به‌سزایی در شناسایی حمایت از فعالیت‌های فردی و حقوق اساسی افراد جامعه ایفا می‌کند. در صورت عدم وجود چنین قوانینی ممکن است حقوق بزهدیدگان در مواردی مانند حریم خصوصی در جریان دادگاه و در زمان استماع به واسطه طرح سؤالاتی نابجا یا تنش‌زا مورد تعرض قرار گیرد.

مطابق قانون اساسی آلمان، حق بر امنیت افراد، دولت را مکلف به حمایت از آنان در مقابل تعرض به حقوق و اموال آنها می‌کند. البته این حق فراتر از حیطه تأثیرگذاری دولت است. زمانی که چنین حقی برای دولت وجود داشته باشد، عمل دولت به عنوان تهدیدی برای آزادی افراد محسوب نخواهد شد، بلکه دولت نقش ضامن و حامی حقوق شهروندان در مقابل تهدید و تعرض ایفا می‌کند که ناشی از عمل

دولت نیست، بلکه از سوی افراد و گروه‌های دیگر است (Hassemer, 2002: 60-61). با پذیرش این حق، موارد تعرض دولت به آزادیهای فردی توجیه می‌شود. این حق را می‌توان معادل مفهوم حق امنیت در حقوق فرانسه دانست که محدوده آزادیهای فردی را به دلیل دور کردن خطر یا تهدیدی گسترده و مرتبط با انجام عمل مجرمانه تعیین و توجیه می‌کند. در این چارچوب هر شهروندی همانند یک بزه‌دیده بالقوه ارزیابی شده که در هر زمانی ممکن است به واسطه وقوع یک جرم حقوقش مورد آسیب قرار گیرد.

چنین اعتقادی، امکان توسعه سیاست جنایی سرکوب‌گر را گسترش می‌دهد. طبق سیاست جنایی سرکوب‌گر، حقوق، منافع و آزادیهای عاملان بالقوه افعال مجرمانه بررسی می‌شود و هرگونه بهبود در وضعیت این افراد رد می‌شود؛ زیرا بهبود جایگاه آنها در فرایند دادرسی، هزینه‌ای همانند برانگیختن احساس بزه‌دیدگان بالقوه را به همراه خواهد داشت (Ibid.; 110-111).

با تمام حقوق و امتیازاتی که قانون‌گذار برای بزه‌دیدگان در نظر گرفته است، باز هم تضمینهای کافی برای آنها در فرایند کیفری جهت تأمین نیازها و خواسته‌های آنها (اعمال مجازات و ترمیم خسارت) وجود ندارد.

ب) تضمینهای ضعیف برای بزه‌دیده در فرایند کیفری

۱. تضمین درخواست اعمال مجازات

بر اساس ق.آ.د. ک.آ.، نقش بزه‌دیده (شاکی) در فرایند کیفری که با هدف تأمین نیازها و خواسته‌های او (اعمال مجازات و ترمیم خسارت) صورت می‌پذیرد، در به جریان انداختن دعوای کیفری محدود می‌شود. ماده 1-158 ق.آ.د. ک.آ. مقرر می‌دارد که بزه‌دیده می‌تواند مستقیماً از طریق طرح شکایت نسبت به شروع دعوای کیفری اقدام نماید. اعلام و طرح شکایت نشان می‌دهد که بزه‌دیده نقش بسیار مهمی در آغاز دادرسی ایفا می‌نماید، اما این نقش در دادرسی با شروع تحقیقات محو می‌شود. بزه‌دیده اصلی‌ترین متقاضی اجرای مجازات کیفری است. در واقع

حدود نود درصد از دادرسیهای کیفری با طرح شکایت مستقیم بزه‌دیده آغاز شده‌اند. سازوکار طرح شکایت نشان می‌دهد که بزه‌دیده توان و انگیزه لازم را برای تقاضای مجازات مجرم دارد.

ماده 152 ق.آ.د.ک.آ. به اصل انحصاری بودن دولت در امر تعقیب می‌پردازد؛ بدین معنا که دولت (دادسرا) تنها مرجعی است که باید نسبت به این امر اقدام نماید (اصل قانونی بودن یا الزامی بودن تعقیب). اقدام دادسرا از زمان اعلام جرم آغاز می‌شود. دادسرا از طرف بزه‌دیده وارد عمل می‌شود. انحصار دولت در امر تعقیب جرایم قابل گذشت و جرایمی که دارای حیثیت خصوصی هستند، تا حدی کم‌رنگ شده است؛ زیرا تعقیب این گونه جرایم منوط به طرح شکایت از سوی بزه‌دیده است، به ویژه در مواردی مانند توهین، ورود به عنف، سرقت در بین اعضای خانواده، تخریب اموال، افشای اسرار محرمانه و مکاتبات و ایراد صدمات جسمانی عمدی یا غیرعمدی. این دسته از جرایم که در زمره جرایم قابل گذشت هستند، از اهمیت ناچیزی برخوردارند. در واقع، قلمرو این گونه دعاوی کیفری نشان می‌دهد که این دسته از جرایم دارای حیثیت خصوصی هستند و اساساً مربوط به حمایت از مسائل خصوصی افراد جامعه می‌شوند و خارج از حوزه منافع عمومی جامعه قرار دارند (Ibid.: 79-80)، از این رو، این دسته جرایم نمی‌توانند مورد پیگرد قرار گیرند، مگر آنکه بزه‌دیده متقاضی آن باشد (ق.م.ع.آ.: ماده 77). در این گونه موارد دادسرا شروع به تعقیب کیفری نمی‌کند، بنابراین نقش و جایگاه او نسبت به بزه‌دیده در حاشیه قرار می‌گیرد (Hassemer, 2002: 79-80).

بزه‌دیده می‌تواند مستقیماً نسبت به تعقیب کیفری از طریق طرح شکایت خصوصی اقدام نماید. این سازوکار که در آلمان با مخالفت‌های بسیاری روبه‌رو بوده است به زیان‌دیده امکان پیگیری قانونی علیه اعمال مجرمانه‌ای را می‌دهد که موجب ورود خساراتی به وی شده‌اند. ماده 374 ق.آ.د.ک.آ. به ذکر جرایم قابل گذشت می‌پردازد. البته تعداد این جرایم، به دلیل انجام اصلاحات گوناگون در ق.م.ع.آ. همواره رو به افزایش بوده است. در این میان می‌توان به ویژه به موارد ورود به عنف (ق.م.ع.آ.: ماده 123)، توهین (همان: مواد 189-185)، فاش کردن اسرار مکاتبات (همان: ماده

202)، ضرب و جرح (همان: مواد 231، 229)، تهدید (همان: ماده 241)، تخریب اموال (همان: ماده 303) و جرایم علیه حقوق رقابت اشاره کرد.

ق.م.ع.آ.، مصلحت و منفعت بزه‌دیده را مهم می‌داند؛ زیرا همواره او نسبت به طرح شکایت و تعقیب یا عدم تعقیب تصمیم می‌گیرد. دادسرا در این گونه جرایم قابل گذشت موظف به تعقیب آنها نیست، مگر آنکه شاکی خصوصی وجود داشته باشد و یا تعرضی نیز به منفعت عمومی صورت گرفته باشد (همان: ماده 74). در این حالت دادسرا تعقیب کیفری را رأساً به جریان می‌اندازد و انجام آن را در اختیار بزه‌دیده (شاکی) نمی‌گذارد (همان: ماده 377) و بزه‌دیده، انتخابی جز پیوند دادن اقامه شکایت خود با اقدام دادسرا (از طریق اقامه شکایت خصوصی) نخواهد داشت (همان: ماده 395).

در جرایم قابل گذشت که بزه‌دیده در قالب شاکی خصوصی وارد عمل شده و اقدام به شکایت می‌کند طبیعتاً نقش دادسرا را ایفا خواهد نمود، بدون آنکه ابزارهای لازم و اختیارات دادسرا را برای تعقیب در اختیار داشته باشد یا آنکه بر خلاف دادستان، تکلیفی مبنی بر انجام اعمال معینی داشته باشد. با وجود این، بزه‌دیده اختیار دارد نسبت به احضار شاهد (ق.آ.د.ک.آ.: ماده II 386)، مراجعه به وکیل (همان: مواد I 387، 378)، دسترسی به پرونده از طریق وکیل مدافع خود (همان: ماده 385) اقدام نماید که در حالت عادی بر عهده دادستان است (همان: ماده I 390).

از یک سو، پیش‌بینی اقامه شکایت خصوصی توسط بزه‌دیده نوعی حمایت شکلی و مبهم از اوست. دادگاه می‌تواند در هر زمانی ضعیف بودن احتمال مجرمیت متهم را مطرح سازد و بدون گذشت شاکی با صدور قرار منع تعقیب، پرونده را بایگانی نماید. صدور چنین قراری ممکن است با واکنش فوری شاکی روبه‌رو شود (همان: ماده II 383)، در صورتی که قرار، تأیید گردد و پرونده مختومه اعلام شود به موجب ماده 471 II ق.آ.د.ک.آ. پرداخت هزینه‌های دادرسی به عهده بزه‌دیده است، از این رو اقامه شکایت خصوصی جذابیتهای ندارد (Hassemer, 2002: 80).

از سوی دیگر، بزه‌دیده باید قبل از آغاز دادرسی نسبت به سپردن ضمانت مالی تأمین برای پرداخت هزینه‌های احتمالی (ق.آ.د.ک.آ.: ماده a 379) به نفع متهم یا فرد

تحت تعقیب اقدام نماید که میزان آن را دادسرای رسیدگی کننده به پرونده معین می کند (همان: ماده 379). زمانی که قرار منع تعقیب متهم صادر می شود یا شاکی شکایت خود را پس می گیرد، بزه دیده متحمل پرداخت هزینه های دادرسی و هزینه های وارده بر متهم می شود (همان: ماده 471). در واقع بزه دیده باید احتمال پرداخت هزینه های اقامه شکایت خود را بپذیرد، از این رو این شیوه اقامه شکایت چندان جذاب نیست. در این راستا می توان به آماری مراجعه کرد که بر اساس آن، تنها ۱۰ درصد از اشخاص بزه دیده مطلع از وجود امکان شکایت خصوصی، نسبت به اقامه شکایت علاقه مند بوده و اقدام کرده اند. علاوه بر این، تنها شش درصد از شکایت های خصوصی منجر به صدور حکم محکومیت متهم می شود (Jung, 1992: 1158). به نظر می آید با توجه به عدم اطمینان از محکومیت متهم و پرداخت هزینه های احتمالی به نفع وی، بزه دیدگان تمایل چندانی به اقامه شکایت نداشته باشند.

اصل الزام به تعقیب در ماده 172 ق.آ.د.ک.آ. و مواد بعد از آن مطرح شده است. بر اساس این مواد بزه دیده می تواند نسبت به امر تعقیب توسط دادستان نظارت کند. این نظارت قالبی واهی و فریبنده دارد؛ زیرا اقامه شکایت و الزام تعقیب، در عمل تنها در برخی موارد منجر به صدور حکمی مطابق با خواسته بزه دیده شده است. به نظر می آید این سازوکار طراحی شده برای تعقیب کیفری، تنها کارکرد توجیهی برای دادسرا دارد. با وجود این، این رویه همچنین در جهت حمایت بزه دیده به کار می رود؛ زیرا وی در این وضعیت نفع خود را در تعقیب کیفری جرم توسط دادستان می داند که ارتکاب آن خساراتی برای وی به همراه داشته است.

در مواردی که طبق نظر دادستان جرمی ارتکاب نیافته و یا جرم ارتكابی به متهم منتسب نیست و قرار منع تعقیب صادر شده و پرونده مختومه شده است، بزه دیده می تواند نسبت به آن اعتراض نماید (ق.آ.د.ک.آ.: مواد I, II, 170, 152). موارد مختومه نمودن پرونده به جهات مناسب در ماده 153 و بعد ق.آ.د.ک.آ. آمده است. جرایم قابل گذشت که بزه دیده می تواند در قالب طرح شکایت خصوصی به پیگرد آنان بپردازد از حوزه و قلمرو الزام به تعقیب خارج می شوند (همان: مواد II, 172, 374). حوزه و قلمرو موارد الزام به تعقیب خیلی گسترده هستند. به این ترتیب حوزه

وسعی از فعالیتهای دادسرا خارج از کنترل شاکی قرار می‌گیرد (Jung, 1992: 1158). در صورت صدور قرار منع تعقیب، شاکی باید ظرف دو هفته بعد از ابلاغ، اعتراض خود را به دادستان عمومی اعلام کند (ق.آ.د.ک.آ.: ماده I 172). اگر دادستان عمومی اعتراض شاکی را بپذیرد، دادسرا ملزم به ازسرگیری پیگرد است و اگر دادستان عمومی از انجام این عمل امتناع ورزد، بزه‌دیده می‌تواند ظرف مدت یک ماه به دادگاه محل وقوع جرم مراجعه کند (همان: ماده IV, III, II, 172). این دادگاه می‌تواند اعتراض شاکی را رد و قرار منع تعقیب را تأیید کند؛ چون طبق نظریه‌ی تمام عناصر تشکیل‌دهنده جرم جمع نیستند (همان: ماده I 171). اگر طبق ارزیابی‌های وی ادله کافی بر تحقق جرم وجود داشت، می‌تواند به دادسرا دستور دهد تا نسبت به صدور قرار جلب به دادرسی متهم اقدام نماید (همان: ماده 175).

این نحوه دادرسی که در جهت تحقق خواسته بزه‌دیده است، به اصل قانونی تفکیک مراحل تعقیب و محاکمه که منبث از قانون اساسی است، خدشه وارد می‌کند (همان: ماده L.F 20 III)؛ زیرا در این حالت، دادگاه است که در نهایت تعقیب کیفری را به جریان می‌اندازد (Hassemer, 2002: 84). البته این برداشت صحیح به نظر نمی‌آید، زیرا از یک سو دادگاه تنها به حل اختلاف بین دادستان و بزه‌دیده می‌پردازد و از سوی دیگر دعوی و تعقیب کیفری پیش از ارجاع به دادگاه صالح کیفری آغاز شده است.

۲. تضمین جبران خسارت بزه‌دیده

۱-۲. فقدان صندوق پرداخت خسارت

در ابتدا باید به نبود صندوق پرداخت خسارت اشاره کرد. قانون تأمین اجتماعی سال ۱۹۷۶ به پرداخت خسارات قربانیان اعمال خشونت‌آمیز اشاره کرده است که به هیچ‌وجه به معنای تعیین جایگاه بزه‌دیده در فرایند دادرسی کیفری نیست. این قانون، جبران خسارت را به صدمات بدنی عمدی غیر قانونی که در سرزمین آلمان یا درون کشتی و هواپیمای آلمانی رخ می‌دهد محدود می‌کند (حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۸: ۱۷۷). در واقع این قانون تنها شامل بزه‌دیدگان اعمال خشونت‌آمیز می‌شود و به آنها اجازه

می‌دهد تا به هنگام تحمل خسارات جسمانی از کمکهای مالی و خدمات اجتماعی بهره‌مند شوند، مشروط بر اینکه هیچ‌گونه کمک و خسارتی را دریافت نکرده باشند و مجرم نیز تلقی نشده باشند (OEG 1). این خدمات که شامل خدمات درمانی و مراقبتهای پزشکی یا دریافت مستمری در طول درمان می‌شود، به عنوان نوعی کمک اجتماعی با هدف التیام ناملايمات ناشی از ارتکاب جرم ارائه می‌شود (Merigeau, 1994: 64).

به نظر می‌آید که این قانون بسیار ناقص است؛ زیرا از یک سو، تنها لطمات وارده به وسیله صندوق بیمه درمان را با هدف پرداخت هزینه‌های پزشکی ناشی از ارتکاب جرایم جبران می‌نماید و از سوی دیگر، تنها تعداد بسیار کمی از درخواستهای مطرح شده در نهایت منجر به پرداخت خسارت می‌شوند و در این خصوص خواسته بزه‌دیده مبنی بر جبران خسارت کمتر مد نظر قرار می‌گیرد. بر خلاف کشور آلمان، سایر کشورهای اروپایی صندوقهایی برای پرداخت خسارت به بزه‌دیدگان جرایم اختصاص داده‌اند، از جمله در کشور فرانسه که مؤسسه CIVI برای این منظور تشکیل شده است (Lienemann, 1999: 198).

در مورد ناکافی بودن میزان تأثیرگذاری شکایتهای خصوصی، در مواردی که جرم دارای دو حیثیت خصوصی و عمومی است، باید گفت که ماده 395 ق.آ.د.ک.آ. به شاکی اجازه می‌دهد تا در مرحله تعقیب کیفری که بر عهده دادستان است در کنار وی باشد. در واقع، بزه‌دیده دعوی کیفری را در جرمی که جنبه عمومی نیز دارد به تنهایی به جریان نمی‌اندازد ولی در تعقیب آن حاضر است و هدف او در اکثر موارد به دست آوردن بهترین جایگاه ممکن در فرایند کیفری است تا منافع فردی خود را تحقق بخشد.

ماده 395 ق.آ.د.ک.آ. محدوده و قلمروهای شکایت خصوصی را تعیین می‌کند و جرایمی را برمی‌شمارد که علاوه بر حضور شاکی خصوصی در دعوی کیفری امکان مداخله دادرسی به عنوان نماینده جامعه نیز وجود دارد، مانند صدمات عمدی یا غیر عمدی به تمامیت جسمی، جرایم جنسی، قتل، ضرب و جرح یا هتاکی یا تحریک به روسپی‌گری یا قوادی و اعمال منافی عفت (Merigeau, 1994: 80).

۲-۲. فرایند دادرسی جهت پرداخت خسارت

شاکی می‌تواند در هر زمان از فرایند کیفری (ق.آ.د.ک.آ.: ماده 4-395) به عنوان موضوع دادرسی مطرح شود، به شرط آن که کتباً اعلام جرم نماید (همان: ماده 396، بند 1) و دادگاه نیز پس از اظهار نظر دادسرا اجازه انجام چنین کاری را به وی می‌دهد (همان: ماده 2-396) در صورت فوت بزه‌دیده، نزدیکان وی به عنوان طرف ذی‌حق برای طرح شکایت با رعایت مقررات ذکر شده اقدام می‌نمایند (همان: ماده 10-2-395). این یکی از موارد معدودی است که شکایت قربانیان تبعی مد نظر قرار می‌گیرد.

شاکی در دادگاه نیز از برخی حقوق برخوردار است. به عنوان مثال می‌توان به حق حضور در جلسه دادگاه، حق استماع اظهارات، حق استفاده از وکیل، حق طرح سؤال، حق دسترسی به پرونده از طریق وکیل، حق طرح دادخواست برای دریافت ضرر و زیان و حق رد دادرسی اشاره کرد (همان: ماده 1-398).

بند 1 ماده 406g ق.آ.د.ک.آ. به بسط حقوق بزه‌دیده برای حضور در جلسات دادگاه در مواردی می‌پردازد که دادگاه براساس ماده 2-396 ق.آ.د.ک.آ. اجازه انجام چنین کاری را به وی نداده است. برخورداری شاکی از این حقوق می‌تواند موجب تضعیف موقعیت دفاعی متهم شود. به عبارتی حضور عنصر جدیدی مانند بزه‌دیده (شاکی) در دادرسی کیفری بدون شک، موجب کاهش تأثیرگذاری وکیل متهم و کم‌رنگ شدن نقش وی در جریان و رسیدگی می‌شود. این موضوع می‌تواند از موارد نقض اصل برابری سلاح در دفاع به حساب آید.

طبق ماده 397a ق.آ.د.ک.آ.، دادگاه رسیدگی کننده ممکن است با کمک و معاضدت قضایی مبنی بر به عهده گرفتن هزینه‌های یک وکیل موافقت نماید. اعطای چنین کمکی منوط به وجود شرایط خاص و دقیق است. طرح این درخواست از سوی بزه‌دیده تنها زمانی قابل پذیرش خواهد بود که او هیچ‌گونه امکان مالی (هزینه‌های معرفی یک وکیل) را در اختیار نداشته باشد و موقعیت یا وضعیت مالی اش پیچیده باشد و قادر به دفاع از منافع خویش نباشد. این نوع مقررات، تأثیری در تسهیل یا بهبود حقوق بزه‌دیده ندارد؛ زیرا بزه‌دیده‌ای که منابع مالی کافی در اختیار ندارد باید منتظر تصمیم دادگاه برای استخدام وکیل بماند

(Merigeau, 1994: 80).

طبق ماده 472 ق.آ.د.ک.آ. هزینه‌های ضروری دادرسی بر عهده فاعل جرم است و این در مواردی است که محکومیت وی یا خاتمه دادرسی بر مبنای ماده 153a ق.آ.د.ک.آ. صادر شده باشد. در غیر این صورت ممکن است هزینه‌های مالی غیر قابل محاسبه‌ای بر بزه‌دیده تحمیل شود (Ibid.).

در حقوق آلمان بزه‌دیده (شاکی) می‌تواند خسارات وارده ناشی از ارتکاب جرم را در شکایت معین کند و یا در چارچوب و عنوان دادخواست الحاقی (دادخواست ضرر و زیان) در دادگاه کیفری، درخواستی را مبنی بر دریافت خسارات وارده به واسطه ارتکاب جرم مطرح نماید تا از این طریق مانع برگزاری دادگاهی مجزا و یا رسیدگی مجدد شود (ق.آ.د.ک.آ.: ماده 403). بدین ترتیب، طرح دعوی کیفری می‌تواند تسریع دریافت خسارات را برای افراد بزه‌دیده به همراه داشته باشد. شرطهای حاکم بر پذیرش این دادخواست زیاد هستند که ماده 403 ق.آ.د.ک.آ. آنها را ذکر کرده است، اما در این قانون هیچ فهرستی از جرایمی که در آن اشاره‌ای به دادخواست الحاقی (دادخواست ضرر و زیان) جهت دریافت خسارت شده باشد، وجود ندارد. در واقع می‌توان گفت که قانون، هیچ تفاوتی میان جرایم قائل نشده است و اینکه جرم، منجر به وقوع حادثه‌ای خسارت‌بار شده باشد یا نه، اهمیت چندانی ندارد و توجهی نیز به ماهیت خسارت و زیان وارده ندارد، در حالی که ممکن است خسارات وارده، مادی و یا در مواردی معنوی باشند. نکته دیگر آنکه علاوه بر بزه‌دیده، وراثت وی نیز می‌توانند نسبت به دادخواست الحاقی (دادخواست ضرر و زیان) اقدام نمایند (همان: ماده 1-403).

طبق ماده 2-403 ق.آ.د.ک.آ. بزه‌دیده باید از امکان طرح دادخواست ضرر و زیان جهت دریافت خسارت مطلع شود، اما در عمل این اطلاع‌رسانی در اکثر موارد روی نمی‌دهد و قضات نیز تمایل چندانی در اعمال مقررات مربوط به دادرسی الحاقی (دادخواست ضرر و زیان) ندارند.

بزه‌دیده باید از موعد برگزاری دادگاه مطلع شود تا بتواند در آن حضور یابد (همان: ماده 2-404). همراهی و حضور یک وکیل در کنار او امری ممکن، ولی غیر

الزامی است. به عهده گرفتن و کالت شاکی برای وکیلها جذاب نخواهد بود؛ زیرا در این وضعیت، وکیل تنها نیمی از حق الوکالهٔ مرسوم را دریافت خواهد کرد (همان: مادهٔ 406-a-1).

هیچ راهی برای اعتراض شاکی به حکم دادگاه پیش‌بینی نشده است. حال آنکه متهم می‌تواند با تجدیدنظرخواهی نسبت به بخشی از حکم صادره که مربوط به جبران خسارات وارده است، اعتراض نماید (همان: مادهٔ 406-a-1). از این موضوع می‌توان دریافت که بزه‌دیده به عنوان یکی از طرفین دادرسی به رسمیت شناخته نشده است و جایگاه او در فرایند دادرسی به هیچ وجه شبیه به جایگاه متهم نیست. او تنها در حد یک شاهد با حقوق ویژه ظاهر می‌شود.

در عمل، آیین دادرسی فوق که به دادگاه اجازه می‌دهد تا به بخشی از خواسته‌های شاکی برای دریافت خسارت ترتیب اثر دهد (همان: مادهٔ 406)، در موارد معدودی با موفقیت همراه بوده است؛ زیرا دادگاه قانوناً حق دارد که به دلیل غیر قابل پذیرش بودن درخواست بزه‌دیده، احتمال اطالهٔ دادرسی و یا موارد دیگر مانند عدم اثبات محکومیت مجرم، از صدور حکم به نفع بزه‌دیده برای دریافت خسارات امتناع ورزد. مادهٔ 405 ق.آ.د.ک.آ. این موارد را پیش‌بینی کرده است.

پس از اصلاحات سال ۲۰۰۴، رد درخواست شاکی (بزه‌دیده) به دلایل بالا دیگر میسر نمی‌باشد، مگر در موارد غیر قابل پذیرش بودن درخواست (همان). از این پس بهانه‌ای مانند احتمال اطالهٔ دادرسی مد نظر قرار نمی‌گیرد و بزه‌دیده می‌تواند در موارد امتناع دادگاه از پذیرش درخواست وی، مخالفت خود را فوراً اعلام نماید. علاوه بر این، باید گفت که بند دوم مادهٔ 406 ق.آ.د.ک.آ. که در نتیجهٔ اصلاحات سال ۲۰۰۴ افزوده شده است موارد جبران خسارت را تسهیل می‌کند. مادهٔ 406 عامل جرم را از زمان پذیرفتن تمام یا بخشی از اعمال و اتهامات خود، مکلف به جبران ضرر و زیان وارده می‌نماید. هنوز اظهار نظر در مورد اینکه آیا این مقررات جدید می‌تواند جذابیت بیشتری برای دادرسیهای الحاقی به همراه داشته باشد، زود است. اما به طور کلی می‌توان گفت که نه مجرم و نه بزه‌دیده تمایلی به بررسی مجدد دعوی (از جنبهٔ حقوقی) ندارند؛ زیرا بررسی مجدد دعوی موجب تعویق در احقاق حق برای طرفین

دعوی بوده و از طرفی ممکن است منجر به برهم خوردن مهلت مناسب قانونی و موجب اطالۀ دادرسی شود (کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر: ماده 1-6).

با وجود این، اصلاحات سال ۲۰۰۴ چاره‌ای برای افراد بدهکار معسر در زمان اجرای دستورات و احکام، پیش‌بینی نکرده است و نیز بسیاری از سؤالات همچنان بی‌پاسخ مانده است. برای مثال در مواردی که چند نفر در ارتکاب جرم نقش داشته‌اند، اما تنها برخی از آنان دستگیر و تحت تعقیب کیفری قرار گرفته‌اند چه اتفاقی روی خواهد داد؟ زیرا بر اساس استثنائات پذیرفته‌شده قاعده صلاحیت (صلاحیت اضافی)، قانون، اجازه تفکیک دادرسی و دادگاه صالح را نمی‌دهد. زمانی که بزه‌دیده و مرتکب جرم، تحت قرارداد بیمه هستند چه روی می‌دهد؟ هیچ یک از مقررات و مواد ق.آ.د.ک.آ، مسئله‌ای مانند ایراد اتهام به شرکتهای بیمه‌گر را پیش‌بینی نکرده است. در وضعیتی که بزه‌دیده خود مرتکب جرم بوده یا در ارتکاب آن معاونت یا مشارکت داشته است، چه اتفاقی رخ می‌دهد و چگونه باید اقدام کرد؟

موارد بی‌اعتنایی و کلا نسبت به قبول و کالت و دفاع از بزه‌دیده (مثل پایین بودن دستمزد) تا حدی از طریق فعالیت سازمانهای حمایتی جبران شده است. در این میان باید به نقش نهادهای اجتماعی و مردمی حمایت از بزه‌دیده و نقش مشاوران^۱ اشاره نمود. بزه‌دیدگان می‌توانند با مراجعه به این نهادها برای پیشبرد امور خود از آن بهره‌مند شوند. فعالیت مشاوران فوق نیز در قالب پذیرش بزه‌دیده و ارائه مشاوره تخصصی صورت می‌پذیرد. بزه‌دیدگان علاوه بر دریافت مشاوره پزشکی یا روان‌پزشکی (در موارد بروز مشکلات) از مشاوران و وکلای مورد انتخاب نیز برای دریافت مشاوره حقوقی یا همراهی در طول دادرسی بهره‌مند می‌شوند. ماده II-406 ق.آ.د.ک.آ. به این موارد اشاره دارد. این ماده همچنین تصریح می‌نماید که بزه‌دیدگان باید از زمان آغاز دادرسی در مورد امکان دریافت کمک از نهادهای حمایتی فوق برای پیشبرد امور قضایی مربوط مطلع شوند. با این اوصاف، می‌توان دریافت که این ماده قانونی تا چه حد مفید و سودمند است. از این پس بزه‌دیده

1. < <http://www.weisser-ring.de> > .

می‌تواند به سرعت به مشاوران مراجعه نماید و بدین ترتیب از حمایت یا اطلاعاتی مناسب با وضعیت خود بهره‌مند شود.

علاوه بر این، در ق.آ.د.ک.آ. امکان میانجی‌گری در آغاز دادرسی و حتی قبل از پایان تحقیقات نیز پیش‌بینی شده است. این تدبیر قانونی که از سوی دادسرا پیشنهاد می‌شود در آن دسته از جرایم جنحه‌ای اعمال می‌شود که شدید نباشد و موجب پایمال شدن منفعت عمومی نیز نشود. این امکان، قبل از ارسال پرونده به دادگاه صالح و به شرط موافقت متهم با آن صورت می‌گیرد (ق.آ.د.ک.آ.: ماده 155-a، بند I).

ماده 46a ق.م.ع.آ. نیز اجازه می‌دهد تا در موردی که عامل جرم، خسارت را جبران کرده است یا تلاشی از سوی وی برای جبران این خسارت صورت پذیرفته است، مجازات کاهش یابد. در مورد جنحه‌هایی که حکم مجازات زندان کمتر یا برابر یک سال برای آنها صادر شده است، دادگاه می‌تواند مجازات را تخفیف دهد یا آنکه اجرای آن را به تعلیق درآورد.

به موجب ماده 155a ق.آ.د.ک.آ.، دادستانی و دادگاههای صالح موظفند تمام تلاش خود را در جریان دادرسی به کار گیرند تا در نهایت، مرتکب جرم، خسارات بزه‌دیده را بپردازد. با وجود این، زمانی که بزه‌دیده با این امر مخالفت کند، برقراری توافق فوق ممکن نیست. گزارش منتشرشده وزارت دادگستری در سال ۲۰۰۵، به خوبی بیانگر موفقیت غیر قابل انکار نهاد میانجی‌گری در نظام حقوقی آلمان است (Cario, 2005: 20). در این گزارش همچنین به عدم موفقیت سیستم دادرسی سنتی جهت حل اختلاف بین اصحاب دعوی اشاره شده است. اما دادگاههای کیفری آلمان همچنان به کارایی آن باور دارند به همین دلیل، شکلی محکم و قانونی به خود گرفته‌اند و در برخی موارد با نهاد میانجی‌گری کیفری تلاقی یافته‌اند. البته باید گفت که میانجی‌گری کیفری موفقیت بیشتری نسبت به سیستم دادرسی سنتی حاصل کرده است. در واقع میانجی‌گیری کیفری با کنار گذاشتن رویه معمول قانونی انجام می‌شود به نحوی که اشکال گوناگون حمایتی را در جهت به کارگیری شیوه‌های خودجوش و رها از چارچوب قانونی تحمیل می‌نماید. بدون شک، در چنین وضعیتی ما شاهد ظهور واقعیت‌نمادین دیگری در فرایند دادرسی کیفری

خواهیم بود. این واقعیت نمادین منجر به توجه دوباره به بزه‌دیده و وارد کردن مجدد وی در نظام حقوقی و فرایند دادرسی کیفری می‌شود. اکنون آیا می‌توان گفت که دوران انفعالی نقش بزه‌دیدگان به سر آمده است؟

نتیجه‌گیری

ارائه تعریفی از بزه‌دیده و تبیین جایگاه او در فرایند دادرسی کیفری ممکن است موجب دگرگونی مفهوم موجود از دادرسی کیفری شود. در واقع، تعیین جایگاه بزه‌دیده در دادرسی کیفری بسیار مهم است. امری که قانون‌گذار آلمانی به آن کم توجه کرده است و یا اینکه از عهده چنین کاری به خوبی برنیامده است؛ علت این امر می‌تواند پابندی نظام حقوقی آلمان به سیستم دادرسی سنتی تفتیشی باشد. وجود این سیستم دادرسی سنتی مانع از آن می‌شود تا یک بار برای همیشه تشابه سنتی جایگاه بزه‌دیده با جایگاه شاهد کنار گذاشته شود. با وجود این، اصلاحات مناسبی یکی پس از دیگری در حقوق آلمان وارد شده است، اما هیچ کدام قدرت از بین بردن این درک سنتی از بزه‌دیده را نداشته است. از سال ۲۰۰۴ میلادی اصلاحاتی درباره حمایت از حقوق بزه‌دیدگان در قانون آیین دادرسی کیفری آلمان انجام شد و به مرحله اجرا درآمد. ما استمرار فعالیت دولت (دادسرا) و حضورش را در کنار بزه‌دیده در جایی که اقامه شکایت کرده است، به عنوان یک اصل شاهدیم. قسمت دیگری از این اصلاحات حاکی از پیشرفت حقوق بزه‌دیدگان در راستای جبران خسارت آنان است، مانند کمک دولت به قربانیان جرم. اما از یک سو، این کمک بسیار محدود است و از سوی دیگر، ناشی از مسئولیت دولت نیست، بلکه در ردیف کمک به بیکاران یا مستمندان و معلولان زمان جنگ است (آشوری، ۱۳۷۶: ۸۴). اجرای اصلاحات مذکور یک پیشرفت واقعی در حقوق کیفری آلمان محسوب می‌شود، زیرا جبران و دریافت خسارات را در زمان دادرسی کیفری آسان می‌کند. علی‌رغم پیش‌بینی کمک دولت به قربانیان جرم، در هیچ یک از مواد قانون آیین دادرسی کیفری آلمان، به مسئولیت پرداخت خسارت بزه‌دیدگان توسط نهادها و سازمانهای حمایتی غیر دولتی موجود اشاره نشده است.

در حقوق آلمان آمادگی لازم برای کنار گذاشتن حالت و نقش انفعالی بزه‌دیدگان، در حدی جزئی وجود دارد؛ مانند تفکیک دادگاههای حقوقی از دادگاههای کیفری که سعی دارد تا جایی که ممکن است جایگاه و نقش انفعالی بزه‌دیده را از بین ببرد. اما ضروری است که حقوق دفاعی متهم خدشه‌دار نشود و افزایش حقوق بزه‌دیده به حقوق دفاعی متهم صدمه نزند (Delmas-Marty, 1992: 113-114). به عبارت دیگر، اصلاح در حقوق بزه‌دیدگان نباید در هیچ حالتی منجر به بازی با نتیجه برد و باخت شود که در آن، حقی از یکی از طرفین گرفته و به طرف دیگر داده شود. بلکه باید همان اندازه که حقوق و جایگاه بزه‌دیده را در فرایند دادرسی حمایت و تقویت می‌کنیم، به حقوق دفاعی متهم نیز توجه کنیم (اصل برابری سلاحها در دفاع). قانون‌گذار آلمانی، دکتترین و رویه قضایی حاکم در دادگاههای آلمان همچنان واکنش خاصی نسبت به این اصل از خود نشان نداده است. دیوان اروپایی حقوق بشر نیز در یک اظهار نظر جنبی در رسیدگی به یک پرونده نظر داده است که اصول حاکم بر دادرسی منصفانه اقتضا می‌کند که حقوق و منافع متهم با حقوق و منافع بزه‌دیده متوازن شود.

کتاب‌شناسی

۱. آشوری، محمد، *عدالت کیفری (مجموعه مقالات)*، تهران، گنج دانش، ۱۳۷۶ ش.
۲. همو، آیین *دادرسی کیفری*، چاپ یازدهم، تهران، سمت، ۱۳۸۸ ش.
۳. انوری، حسن، *فرهنگ فشرده سخن*، تهران، سخن، ۱۳۸۲ ش.
۴. حاجی ده‌آبادی، احمد، *جبران خسارت بزه‌دیده به هزینه‌های دولت و نهادهای عمومی*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلام، ۱۳۸۸ ش.
۵. رایجیان اصلی، مهرداد، *بزه‌دیده‌شناسی حمایتی*، تهران، دادگستر، ۱۳۸۴ ش.
۶. شایان، علی (مترجم)، *عدالت برای بزه‌دیدگان*، تهران، سلسبیل، ۱۳۸۴ ش.
۷. کردعلیوند، روح‌الدین و احمد محمدی (مترجمان)، *بزه‌دیده و بزه‌دیده‌شناسی*، تهران، مجد، ۱۳۷۹ ش.
8. Belling, Ernest, *Deutsch reichsstrafprozessrecht*, Berlin, De Gruyter, 1928.
9. Cario, Robert, *Justice restaurative. Principes et promesses*, Paris, L'Harmattan, 2005.
10. Delmas-Marty, Mireille, *Procès pénal et droits de l'homme*, Paris, PUF, 1992.
11. Hassemer, Winfried ET Reemtsma, Jan Philip, *Gesetz und gerechtigkeit*, Munich, Beck, 2002.
12. Jung, Heike, *Le procès pénal en RFA*, Paris, PUF, 1992.
13. Jung, Heike, *The renaissance of the victim in criminal policy*, Oxford, Oxford University Press, 2003.
14. Lienemann, Marie-Noelle, *Pour une nouvelle politique publique d'aide aux victimes, rapport au premier ministre*, Paris, La documentation française, 1999.
15. Merigeau, Martine, *La victime et le système pénal allemand*, Paris, RSC, 1994.
16. Muller, Egon, *Schutz des Beschuldigten/ Schutz des Ofers*, in H. Jung et B. Luxemburger, 2003.
17. Neuhaus, Ralf, *Das Opferrechtsre formgesetz*, Strv, 2004.
18. Pin, Xavier, *La privatisation du procès pénal*, Paris, RSC, 2002.
19. Reiss, Peter, C. Partie, *Die rechtsstellung des verletzten im strafverfahren*, Munich, Beck, 1984.